

گفتا که چونی آن جا گفتم در استقامت

مولانا « دیوان شمس » غزلیات
فاستقم کما امرت
گفتا که کیست بر در گفتم کمین غلامت

گفتا چه کار داری گفتم مها سلامت

گفتا که چند رانی گفتم که تا بخوانی

گفتا که چند جوشی گفتم که تا قیامت

دعوی عشق کردم سوگندها بخوردم

کز عشق یاوه کردم من ملکت و شهامت

گفتا برای دعوی قاضی گواه خواهد

گفتم گواه اشکم زردی رخ علامت

گفتا گواه جرحست تردامنست چشمت

گفتم به فر عدلت عدلند و بی غرامت

گفتا که بود همره گفتم خیالت ای شه

گفتا که خواندت این جا گفتم که بوی جامت

گفتا چه عزم داری گفتم وفا و یاری

گفتا ز من چه خواهی گفتم که لطف عامت

گفتا کجاست خوشتر گفتم که قصر قیصر

گفتا چه دیدی آن جا گفتم که صد کرامت

گفتا چراست خالی گفتم ز بیم رهن

گفتا که کیست رهن گفتم که این ملامت

گفتا کجاست ایمن گفتم که زهد و تقوا

گفتا که زهد چه بود گفتم ره سلامت

گفتا کجاست آفت گفتم به کوی عشقت

گفتا که چونی آن جا گفتم در استقامت

خامش که گر بگویم من نکته‌های او را

از خویشتن برآیی نی در بود نه بامت

آیه 112 سوره هود

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

پس تو چنان که مأموری استقامت و پایداری کن و کسی که با همراهی تو به خدا رجوع کند نیز پایدار باشد، و (هیچ از حدود الهی) تجاوز نکنید که خدا به هر چه شما می‌کنید بصیر و داناست.